

در محکومیت سیاه روزهای "7ثور" و "8ثور" و پیامدهای خونین و فاجعه بار آنها برای خلق افغانستان

رویزیونیستهای «خلقی» پرچمی بتاريخ "7ثور" سال (1357) خورشیدی به کمک مستقیم سرویس جاسوسی سوسیال امپریالیسم «شوروی» وقت (ک گ ب و جی آر یو) طی یک کودتای نظامی رژیم داوود را سرنگون کردند. کودتاگران گارد ریاست جمهوری داوود ربا طیارات جت جنگی بمباران کرده و با کشتار صدها تن آنها و قتل داوود (حامی سابق شان) و اعضای خانواده وی، قدرت سیاسی را قبضه کردند. رویزیونیستهای ضدانقلابی و جنایتکار در فردای این کودتا در قشله های عسکری تعدادی از نظامیان هوادار جنبش دموکراتیک نوین را که از هویت سیاسی آنها آگاهی داشتند بدون محاکمه تیرباران کردند. از جمله این اشخاص فقید "سیدهاشم" فارغ التحصیل فاکولته لوژستیک پوهنتون حربی بود که در میدان هوایی نظامی بگرامی انجام وظیفه می کرد و توسط کودتاچیان بقتل رسید. این باندهای ضدانقلابی و جنایتکار با بی شرمی کودتای شان را «انقلاب» خوانده و رژیم برآمده از کودتا را «جمهوری دموکراتیک خلق» نامیده و بشکل جنون آمیزی درباره ای این تحول سیاه و شوم تبلیغ کردند. اینها به توده های مردم چنین وعده می دادند که گویا از مزایای «جامعه دموکراتیک» برخوردار شده و بعد مرحله «سوسیالیسم» فرامی رسد و آنها به «رفاه و آسایش» می رسند. این سرسپرده های سوسیال امپریالیسم «شوروی» سعی می کردند تا با تبلیغات میان تهی و برگزاری محافل نمایشی و ایجاد تشکیلات عریض و طویل بنام سازمانهای حزبی، متعلمین مکاتب و محصلین دانشگاه ها را با وعده و وعید ویا هم تهدید به این تشکیلهای جلب کنند. در حالیکه رژیم سیاسی آنها نتیجه ای یک کودتای نظامی بود که به کمک مستقیم دستگاه جاسوسی یک دولت بیگانه انجام شده بود و اکثریت قاطع مردم افغانستان رغبتی در همکاری با رژیم ضد مردمی نداشته و در حقیقت همه این تشکیلات و حرکات رژیم کودتائی نمایشات مسخره ای بیش نبودند. این باند ضدانقلابی واژه ها و اصطلاحات مترقی و انقلابی را به ابتذال کشیدند. «حزب دموکراتیک خلق» منحیث یک حزب رویزیونیست و دنباله روح حزب رویزیونیست و دولت سوسیال امپریالیسم «شوروی» تشکیل شده بود و در ابتداتوانست که اذهان تعداد نسبتاً زیادی از روشنفکران تعلق طبقات خلق را به اندیشه های ضدانقلابی رویزیونیستی مغشوش سازد. رهبری خاین و شیداین حزب نوشته های خروشچف و برژنیف و اراجیف رویزیونیستهای دیگر را بنام «آثار انقلابی» به خورد اعضا و هواداران حزب می دادند و حقیقت علمی و انقلابی آثار مارکس و انگلس و لنین و اصول علم انقلاب پرولتری را تحریف نموده و بروفوق منافع بورژوائی شان تعبیر، تفسیر و توجیه کرده و از این طریق اعضا و هواداران "حزب" را گمراه می ساختند. آنهائیکه در دهه چهل خورشیدی «حزب دموکراتیک خلق» را ترک کرده و راه خود را جدا کردند، می گفتند که رهبری "حزب" حتی الامکان سعی می کرد تا از دسترسی اعضا و هواداران حزب به آثار مارکس و لنین و آثار دیگر رهبران بزرگ پرولتاریای جهان و سایر انقلابیون کمونیست جلوگیری کند و مطالعه آثار رفیق استالین و رفیق مائوتسه دون را به شدت منع کرده و آنها را آثار «گمراه کننده» می خواندند. حتی هواداران "حزب" را از مطالعه کتاب "زردهای سرخ" (نویسنده: "هانری مارکانت" و ترجمه داکتر هوشنگ منتصری) نیز منع می کردند. به همین دلیل بود که ذهن و افکار اعضا و هواداران حزب «دموکراتیک خلق» چنان بالاطیالات اپورتونیستی و رویزیونیستی مسموم شده بود که در مباحثات داخل پوهنتون در دهه چهل خورشیدی حاضر نبودند هیچ حقیقت علمی از علم انقلاب پرولتری را بپذیرند. ولی در آن شرایط "سازمان جوانان مترقی" و اعضای جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) در افشای ماهیت رویزیونیسم "مدرن" (خروشچفی) و ماهیت ضدانقلابی سوسیال امپریالیسم «شوروی» مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی گسترده را در بین روشنفکران مردمی و توده

های مردم به پیش بردند. و تعدادی از اعضای «حزب دموکراتیک خلق» با مطالعه آثار رهبران بزرگ پرولتاریای جهان فرق بین کمونیسم انقلابی و رویزیونیسم را تا حدی فهمیده و توانستند خود را از منجلا ب رویزیونیسم " مدرن" و حزب رویزیونیست «خلق» نجات دهند. و بعد از کودتای ننگین "ثور" همین اشخاص مورد انتقامگیری رژیم خونخوار قرار گرفته و کشته شدند. دوران حاکمیت سبعانه و جنایتبار «خلقی» پرچمی «سازائی» ها نیز این را ثابت ساخت که اعضای آنها نه اینکه بوی از فرهنگ مترقی و انقلابی نبرده که حتی باخصلت و اخلاق انسانی نیز بیگانه بودند و بوزینه واره دستور رهبری حزب و بداران سوسیال امپریالیست شان را پذیرفته و عملی کرده و از هیچ جنایت و خیانت و وحشیگری علیه توده های خلق ابا نکردند. رویزیونیستهای خلقی پرچمی و سوسیال امپریالیستهای روسی طی یک ونیم دهه چنان علیه توده های خلق وحشیانه جنایت کردند که سه نسل آنها تا کنون از شنیدن نام سوسیالیسم و کمونیسم شک و تردید نشان می دهند. باید تذکر داد که فرق گروه ها و نیروهای رویزیونیستی با دیگر نیروهای بورژوازی ارتجاعی و ضدانقلابی در این است که اینها نقاب «سوسیالیسم و کمونیسم» بر چهره می زنند و بابکارگیری واژه های مترقی و عبارات «دفاع از منافع» کارگرودهقان و سایر زحمتکشان توده های خلق زحمتکش و ستمدیده را که از شدت استثمار و بی عدالتی و مظالم رژیم (رژیمهای) قبلی به جان رسیده اند، اغوا می کنند. حزب «دموکراتیک خلق» به لحاظ ماهیت خط ایدئولوژیک- سیاسی و استراتژی و اهدافش یک حزب بورژوائی بود که بر اساس "تز" های رویزیونیستی خروشچف عمل می کرد، از جمله: "راه رشد غیر سرمایه داری"، "حزب تمام خلقی"، "دولت تمام خلقی"، "تقویت سکتوردولتی"، "پارلمانتاریزم"، "رقابت مسالمت آمیز با سیستم سرمایه داری و امپریالیسم"، "همزیستی مسالمت آمیز"، و "گذار مسالمت آمیز" می باشند که خروشچف و سایر رهبران خاین و ضدانقلابی «اتحاد شوروی» سوسیال امپریالیستی آنها را برای خلقهای تحت ستم و استثمار جهان خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین تدوین کرده بودند. در افغانستان رویزیونیستهای خود فروخته و شیاد مانند نور محمد تره کی، ببرک «کارمل»، حفیظ الله امین، نجیب الله احمدزی، دستگیر پنجشیری، سلیمان «لایق»، «کریم میثاق»، "سلطان علی کشتمند" و دیگر همپاله های شان بیشرمانه این "تز" های رویزیونیستی را بنام «خلافت» رهبران حزب رویزیونیست «شوروی» بخورد «روشنفکران» عقبمانده و کودن جامعه دادند. و به همین صورت گروه های رویزیونیستی بر اساس "تز" های ضدانقلابی دیگر انواع رویزیونیسم از جمله رویزیونیسم «سه جهانی» چینی و دگمار رویزیونیسم خوجه ای، رویزیونیسم "پراچندا" و رویزیونیسم "باب آواکیان" در کشورهای مختلف جهان کتله های زیادی از «روشنفکران» عقبمانده را نسبت به خط انقلابی و راه انقلاب در کشورهای شان طی حدود شش دهه اخیر به گمراهی کشانده اند. خلق ستمدیده و زجرکشیده افغانستان طی حدود چهاردهه اخیر جنایات و تجاوزات و انواع مظالم سبعانه از جانب رویزیونیسم خروشچفی را با پوست و گوشت و تا مغز استخوان احساس و لمس کردند. اما اگر رویزیونیستهای «سه جهانی» چینی قدرت سیاسی را قبضه می کردند همچنین دمار از خلق افغانستان خاصاً کمونیستهای انقلابی و سایر نیروهای سیاسی مترقی مخالف شان می کشیدند. و کارنامه خایانه و جنایتبار «سازمان رهائی» و رویزیونیستهای «ساما» نی بعد از اعدام فقید مجید بدست رژیم جنایتکار و فاشیست «خلقی» پرچمیها و سوسیال فاشیستهای روسی این مطلب را تائید می کند. رویزیونیستهای «ساما» به دولت مزدور «خلقی» پرچمیها و ارتش سوسیال امپریالیسم «شوروی» تسلیم شده و در چندین ولایت کشور نیروهای نظامی «ساما» متحد با ارتش جنایتکار دولت مزدور ارتش اشغالگر سوسیال فاشیستهای روسی علیه توده های خلق مسلح جنگیدند. و تعدادی از اعضای «ساما» مانند دو عنصر لومپن و اوباش "سیدحسین موسوی (علی مشرف) و میرویس «ودان» محمودی باشعبات "خاد" خدمت کردند. و رویزیونیستهای «سازمان رهائی»، «سازمان انقلابی» و «ساما» در پانزده سال اخیر به خدمت

امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و ناتودرآمده و در دولت دست نشانده استعمار به مقامهای وزارت، معینیت، ولایت، وکالت و مقامهای دیگر رسیدند.

رژیم کودتائی که از کمترین پایه مردمی برخوردار نبود، بر اساس " تز " رویزیونیستی " راه رشد غیر سرمایه داری و تقویت سکتوردولتی " « اصلاحات ارضی » انجام داد تا زمینه و شرایط را برای رشد و تقویت اقتصاد دولتی (بورژوازی بوروکرات کمپرادور) و فعالیت سرمایه های سوسیال امپریالیسم « شوروی » در افغانستان آماده ساخته و از این طریق پشتیبانی میلیونهای از دهقانان فقیر و بی زمین را جلب کند. در حالیکه این اصلاحات ارضی بورژوائی و غیردموکراتیک نه بمنظور بهبود شرایط زندگی کتله های وسیع دهقانان کم زمین و فقیر بلکه هدف اصلی تقویت سکتوردولتی اقتصاد و بهره کشی سرمایه های سوسیال امپریالیسم « شوروی » بود. و این هدف رژیم ضد مردمی فقط از طریق حد اکثر بهره کشی از توده های خلق خاصاً توده های میلیونی دهقانان برایش میسر بود و دادن قطعه زمین به دهقانان شرایط را هر چه بیشتر برای بهره کشی دولت در سطح گسترده آماده می ساخت. و در صورت امکان یافتن رژیم کودتائی، سرمایه های دولتی و سرمایه های سوسیال امپریالیستی می توانستند از طریق تاسیس بانکها و شرکتهای استقراری و دادن قرضه با سود گزاف به دهقانان هر چه بیشتر آنها را مورد استثمار چند لایه قرار دهند. البته بخش اعظم این سودها را سرمایه های سوسیال امپریالیستی و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیال امپریالیستی بغارت می بردند. رژیم کودتائی طی اصلاحات ارضی هزاران جریب زمین درجه اول را در سراسر کشور مصادره کرده و بنام فارمهای دولتی مورد استفاده قرارداد و بدین صورت بزرگترین مالک زمین بشمار می رفت. البته با آغاز جنگهای چریکی توده های مردم در روستاهای کشور و قطع ارتباط دولت مزدور از اکثریت قاطع روستاهای کشور، اراضی زمینداران به آنها مسترد شده و یا هم مورد بهره برداری قوماندانها و امیران گروه های ارتجاعی اسلامی قرار گرفت. و صدها تن از دهقانان در ولایات مختلف کشور « بجرم » زمین گرفتن از دولت، توسط باندهای مسلح وحشی و جنایتکار متعلق به تنظیمها و احزاب اسلامی گوش و بینی آنها بریده شده و یا بقتل رسیدند.

رژیم کودتائی مانند رژیم های ضد دموکراتیک و ضد مردمی قبلی اش به شدت از توده های مردم هراس داشت. همان بود که از ابتدا فضای رعب و وحشت را از طریق اختناق و استبداد فاشیستی بر جامعه حاکم نموده و هر نوع مخالفتی را « جرم » تلقی کرده و به وحشیانه ترین وجهی سرکوب می کرد. رژیم شبکه وسیع جاسوسی تشکیل کرده و زندگی باشندگان کشور را تحت نظارت شدید قرارداد. ایجاد شبکه وسیع جاسوسی داخلی یکی از مشخصات رژیمهای ضد مردمی و استبدادی در جهان است. تقریباً همه اعضا و هواداران " حزب " نقش " خبرچین " و جاسوس را ایفا می کردند. مردم در محل کار و زندگی شان تحت نظارت و تعقیب شدید قرار داشتند. اعضا و هواداران " حزب " در شهرها و دهات از طرف شب در محله ها در پشت دیوار خانه های مردم مانند سگهای بوی کش کشیک می دادند که از کدام خانه صدای رادیوی کشور های بیگانه بگوش می رسد. همچنین مردم در دفاتر و مساجد و تکیه خانه ها و در مسالها، مکاتب و فاکولته ها و کارخانه ها، تحت نظارت جواسیس حزب و دولت قرار داشتند. و رهبران دولت مزدور جاسوسی علیه مردم را « وظیفه انقلابی » اعضای حزب و سازمانهای حزبی می دانستند. چنانکه خمینی جلالده روبر جمهوری اسلامی ایران جاسوسی علیه مخالفین سیاسی رژیم را " وظیفه شرعی " هواداران نظام ضد مردمی اش اعلام کرده بود.

در روزهای اول کودتا عده ای از تحصیل کرده های ساده لوح در برابر این تحول سیاه اظهار خرسندی می کردند و تعدادی عناصر فرصت طلب به " حزب " پیوستند؛ اما افراد آزادی خواه و میهن دوست که تا حدی شناخت نسبی از هویت سیاسی عاملین این کودتا داشتند، از همان ابتدا نسبت به این تحول شوم بیمناک بودند. لیکن یگانه نیروی سیاسی انقلابی و مترقی که کودتا را یک رخداد فاجعه بار ارزیابی کرد؛ منسوبین

جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) بودند. اینها با شناخت نسبتاً دقیقی که از ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی «حزب دموکراتیک خلق» و خصلت طبقاتی رژیم کودتائی داشتند، از همان روز اول مردم افغانستان را درباره استراتژی و اهداف این رژیم هوشدار داده و تا حد توان ماهیت ضد انقلابی و ضد مردمی رژیم و نوکری آنرا به سوسیال امپریالیسم «شوروی» و همچنین درباره استراتژی و اهداف توسعه طلبانه سوسیال امپریالیسم «شوروی» در افغانستان و منطقه مردم را آگاهی دادند. و نیروهای انقلابی منسوب به این جنبش توأم با مبارزه سیاسی ایدئولوژیک مبارزه مسلحانه را علیه رژیم ضد مردمی و ارتش سوسیالیسم «شوروی» به پیش بردند. نیروی سیاسی دیگری در جامعه که نسبت به این تحول شوم و اکنش نشان داد، گروه های ارتجاعی اسلامی بودند. اینها منحصراً نمایندگان طبقه فئودال و طبقه بورژوازی کمپرادور و نوکر امپریالیستهای غربی و مطابق به جهانی بینی و سیاست ارتجاعی و اهداف ضد مردمی آنها در برابر رژیم رقیب سیاسی طبقاتی شان موضع گرفتند. گروه های ارتجاعی اسلامی همصدا با مطبوعات و ماشین تبلیغات کشورهای امپریالیستی غربی و امپریالیسم امریکا و دولتهای ارتجاعی منطقه و جهان، این رویزونیستهای ضد انقلابی را هدفمندانه و خائنه «کمونیست» خوانده و دولت آنها را دولت «کمونیستی» و ابر قدرت سوسیال امپریالیسم «شوروی» حامی آنها را «کمونیست» تبلیغ کرده و فضای اختناق و استبداد فاشیستی رژیم «خلق» پرچمیها و پالیسی تعقیب و بگیروبه بند، زندان و شکنجه های غیر انسانی و کشتار و جنایات و انواع تجاوزات آن علیه خلق کشور را نه ناشی از ماهیت و خصلت طبقاتی رژیم بورژوائی جنایتکار و ضد مردمی که همه را بپای کمونیسم گذاشتند. و اعمال جنایتکارانه و وحشیانه رژیم علیه خلق افغانستان خوراک تبلیغاتی برای ماشین پروپاگاند دولتهای امپریالیستی و این گروه های ارتجاعی گردید و هر چه خصمانه تر علیه اندیشه های نجات بخش کمونیسم انقلابی تبلیغات سوء کردند و می کنند. کودتای ننگین "7 ثور" و جنایات و وحشیگریهای رژیم خلقی پرچمیها علیه خلق افغانستان و تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم «شوری» به افغانستان و کشتار صدها هزار تن خلق بیگناه و ویرانی کشور در همه عرصه ها، زمینه و شرایط را هر چه بیشتر برای قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی آماده ساخت تا علیه اندیشه های کمونیسم انقلابی که یگانه ایدئولوژی و سیاست رهائی بخش در رهبری مبارزات توده های خلق در جهت نابودی نظام سرمایه داری و امپریالیسم و دیگر نظامهای استثمارگر و استثمار و نجات توده های خلق زحمتکش از ستم و استثمار در جهان است، در سطح وسیعی تبلیغات زهر آگین و گمراه کننده کردند. گروه های مسلح از تشکلهای مختلف ارتجاعی اسلامی جنایتکار داخلی و خارجی (بنام " القاعده") را در جنگ علیه رقیب سوسیال امپریالیست شان بسیج کرده و بگونه همه جانبه در جنگ مقاومت مردم افغانستان و سرنوشت سیاسی آنها مداخله کردند. و رویزونیستهای «خلق» پرچمی با ادعاهای «کمونیستی» در جهت دیگر خدمات بزرگی برای سرمایه داری جهانی و امپریالیسم انجام دادند. چنانچه در شرایط یک و نیمه دهه اخیر رویزونیستهای «سازمان رهائی»، «سازمان انقلابی»، «ساما» و «ساما - ادامه دهندگان» و «سوسیالیستهای کارگری» و دیگر همسخان آنها با خیانت به جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) برای سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و ارتجاع فئودال کمپرادوری بطور عام و برای امپریالیستهای اشغالگر و دولت دست نشانده آنها بطور خاص خدمت کرده و بزرگترین خیانت را علیه کمونیسم انقلابی انجام می دهند.

رژیم کودتائی «خلق» پرچمیها تعقیب و گرفتاری و زندان و شکنجه و اعدام مخالفین سیاسی اش را گسترش داده و چندین هزار تن از روشنفکران انقلابی و مترقی از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین و دیگر جریانات آزادی خواه و میهن دوست را بدون محاکمه به جوخه های اعدام سپرد و یا زنده بگور کرد و اعمال وحشیانه و ترور را علیه توده های مردم چنان گسترش داد که راهی جز قیام و شورش برای آنها باقی نماند. با گذشت چند ماه شورشهای خود بخودی توده های مردم علیه رژیم خود کامه و سفاک آغاز گردید. بزرگترین و گسترده ترین این شورشها، قیام سراسری (24 حوت) سال 1357 مردم ولایت

بود که بنیاد حاکمیت رژیم خونخوار را برای چند روز از این ولایت برداشتند. و به تعقیب آن مردم ولایت بادغیس قیام کرده و حاکمیت دولت پوشالی را سقوط دادند. از آنجاییکه این قیامها خود بخودی بوده و از رهبری مترقی محروم بودند، بوسیله رژیم جنایتکار سبعمانه سرکوب خونین گردیده و هزاران تن را در این دو ولایت قتل عام کرد. به تعقیب شورشها جنگهای چریکی علیه رژیم آغاز گردیده و در سراسر کشور توسعه یافت. بالمقابل رژیم مزدور کشتار خلق بیدفاع را شدت بخشیده و طی یک و نیم سال اول حاکمیت ننگین اش ده ها هزار تن را بقتل رسانده و یا در زندانها شکنجه کرد. رژیم هر قدر به کشتار و زندان و شکنجه ادامه داد بر شدت نا رضائی و مقاومت مردم علیه آن افزوده گردید و دولت مزدور در زیر ضربات مبارزات نظامی و نارضائی گسترده مردم در آستانه سقوط قرار گرفت. و بتاريخ (6) جدی سال 1358 سوسیال امپریالیسم « شوروی » جهت نجات رژیم محتضر با ارتش 120 هزار نفری افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داده و آن را به اشغال نظامی در آورده و به مستعمره کشید. ارتش متجاوز فاشیستهای روسی و رژیم خون آشام « خلقی » پرچمیها طی یک و نیم دهه بیش از یک و نیم میلیون تن از مردم افغانستان را بقتل رسانده و صدها هزار تن را معلول و معیوب کردند، هزاران تن را بعد از شکنجه های سبعمانه تیرباران و یا زنده بگور کردند، حدود شش میلیون تن از مردم ما مجبور به فرار از کشور شده و در کشورهای پاکستان و ایران بامشقت و فلاکت و توهین و تحقیر گرفتار آمدند و صدها هزار دیگر خانه خراب شده و زندگی هزاران فامیل دچار فروپاشی گردیده و به تباهی کشیده شد. باندهای « خلقی » پرچمی، « سازائی » و « سفزائی » و بداران خارجی شان مسئولیت این همه جنایات سهمگین را بدوش دارند. ولی امروز تعداد زیادی از « روشنفکران » در داخل و خارج کشور که سنگ « وطن دوستی » و « مردم خواهی » به سینه می زنند در برابر این همه جنایات هولناک باندهای « خلقی » پرچمیها و دیگر همسخان و بداران روسی آنها خاموشی اختیار کرده اند. در حالیکه افشای جنایات باندهای خلقی پرچمی سازائی، جهادی، طالبی ملیشه ای و جنایات امپریالیستهای اشغالگر و دولت دست نشانده آنها که متشکل از این همه جنایتکاران و قاتلین مردم و میهن فروشان است و وظیفه ای هر فرد آزادیخواه و میهن دوست است تا نسلهای جدید کشور را درباره دوران سیاه حکومت وحشت و جنایت آنها در گذشته و حال آگاه سازند. ولی جنایات هولناک این همه گروه های جانی و قاتل مردم هرگز فراموش خاطر خلق مظلوم افغانستان و انسانهای مترقی و آزادی خواه جهان نخواهد شد. طی بیش از سه دهه اخیر ده ها هزار کودک و کلان سال به اثر انفجار بمب های بازیچه ای و بمب های ضد و ساینده که توسط رژیم خلقی پرچمیها و بداران روسی آنها در سراسر خاک کشور غرس و تعبیه شده است کشته شده و یا مجروح و معیوب شده اند. دست این جانیان بخون هزاران تن از فرزندان مترقی و مبارز کشور خاصاً منسوبین جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) آلوده است. اما طیف وسیعی از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین " شعله جاوید " در داخل و خارج کشور سکوت اختیار کرده و از افشای جنایات آنها طفره رفته و یا بگفته برخی از آنها منحنیث یک موضوع « پیوسته بتاریخ » به آن می نگرند.

با آغاز جنگهای گوریلائی خود جوش خلق افغانستان علیه رژیم سفاک خلقی پرچمیها، گروه های ارتجاعی اسلامی که بکمک دولتهای پاکستان و ایران و عربستان سعودی و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی تشکیل شده وزیر نظارت سازمانهای جاسوسی آنها فعالیت داشته و طبق دساتیر آنها عمل می کردند؛ با سلاح و پول این دولتها و سوسیال امپریالیسم چین رهبری جنگ مقاومت عادلانه توده های مردم را قبضه کردند. احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی منحنیث نمایندگان طبقات فئودال و کمپرادور و وابسته و نوکر امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه جنگ مقاومت توده های مردم را که علیه استبداد فاشیستی و جنایات رژیم خلقی پرچمیها آغاز شده بود و بعد علیه ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی به منظور آزادی کشورشان آنرا ادامه دادند، از مسیر اصلی (آزادیخواهانه) آن منحرف ساخته و در جهت استراتژی و اهداف ارتجاعی و غارتگرانه خود و بداران خارجی شان به قهقرا

کشاندند. اینها بر اساس اندیشه و سیاست ارتجاعی و خصلت طبقاتی و اهداف خایانه شان جنگ را رهبری کردند. گروه های اسلامی در سطح گسترده عناصر و گروه های لومپن و اوباش را بسیج کرده و سازمان دادند. استفاده از عناصر لومپن و اوباش توسط دولتهای استعماری و امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی و روحانیون و ملا های مرتجع و خود فروخته در سرکوب نهضتهای توده ای در نقاط مختلف جهان تاریخ نسبتاً طولانی دارد و گروه های ارتجاعی اسلامی خاصاً در کشورهای اسلامی از این قماش عناصر در جهت پیشبرد مقاصد و اهداف سیاسی شان در سطح گسترده ای استفاده کرده و می کنند. گروه های ارتجاعی اسلامی در شرایط جنگ مردم افغانستان علیه رژیم «خلق» پرچمیها و اشغالگران روسی، در هر ولایت ده ها دسته و گروه از عناصر لومپن و اوباش را بسیج کرده و در جبهات جنگ مردم مسلط ساختند. گروه های لومپن و اوباش که نظریه خصلت قشری و اجتماعی و ساختار روانی و شخصیتی شان مستعد انجام قتل و هرنوع جنایت و خرابکاری و رهزنی هستند؛ طی پانزده سال جنگ مردم افغانستان و حشیانه ترین جنایات و غارتگریها و پست ترین تجاوزات را در مناطق تحت کنترل گروه های اسلامی علیه خلق مظلوم کشور انجام دادند. ولی رهبران گروه های اسلامی جنایتکار و خاین در هیچ موردی این گروه ها را بخاطر جنایات سهمگین و تجاوزات "ناموسی" آنها مورد باز پرس و محاکمه قرار ندادند. همچنین عناصر ارتجاعی اخاذ، خاین و رهزن که منحیث قوماندان و امیر در رأس جبهات جنگ تنظیمهای اسلامی قرار داشتند در مناطق تحت کنترل شان بر جان و مال و ناموس مردم مسلط بودند. بهمین صورت رژیم جنایتکار خلقی پرچمیها و اشغالگران سوسیال فاشیست روسی، صدها گروه و ده ها "کندک" از عناصر لومپن و اوباش را جهت جنگ علیه توده های مردم تشکیل کرده که در ولایات مختلف کشور مخوف ترین قتلها و شنیع ترین جنایات را توسط آنها علیه خلق افغانستان انجام دادند. و داستانهای نفرت انگیزی از جنایات و اعمال شنیع باند های ملیشه ای رشید دو ستم و ملک و دیگر همقطاران شان در بین مردمان ولایت مختلف کشور وجود دارند. و آن دسته های لومپن و اوباش مربوط به گروه های ارتجاعی اسلامی که با اثر شدت و گسترده گی جنایات شان دیگر نمی توانستند در دهات و در بین مردم ادامه دهند، آغوش دولت مزدور خلقی پرچمیها و اشغالگران روسی برای آنها باز بود. رژیم باندهای خلقی پرچمی و سوسیال فاشیستهای روسی توده های مردم را در شهرها مورد ستم و مظلالم و کشتار و تجاوز قرار می دادند و گروه های ارتجاعی اسلامی در روستاهای کشور شنیع ترین جنایات و اعمال غیر انسانی را علیه خلق مظلوم مرتکب شدند. بعبارت دیگر خلق مظلوم افغانستان که به منظور نجات شان از شر رژیم جانی و ضد انسانی خلقی پرچمیها و حصول استقلال کشور و آزادی از سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی بیپا خاسته و به جنگ مقاومت ادامه دادند و صدها هزار تن آنها در این راه جانهای خود را از دست داده و یا معلول و معیوب شده و دار و ندار شان را از دست دادند، توسط دو گروه از دشمنان طبقاتی و ملی؛ یک جهت رژیم خلقی پرچمیها و بداران روسی آنها و جهت دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی و بداران امپریالیست و منطقه ای شان کوبیده می شدند. اما با وجود این همه جنایت و مصایب و رنج و عذاب، خلق افغانستان تسلیم دشمن عمده نشده و جنگ مقاومت را تا شکست نظامی ارتش اشغالگروسی و سقوط رژیم دست نشانده آن تحت رهبری نجیب جلال ادامه دادند.

خلفهای ملیتهای مختلف افغانستان در جنگ مقاومت پانزده ساله علیه رژیم جنایتکاران «خلق» پرچمی و سوسیال فاشیستهای روسی قربانیهای زیادی داده و فداکاریها کردند؛ لیکن گروه های ارتجاعی اسلامی با هم قماشان «خلق» پرچمی، «سازائی» و ملیشه ای شان به سازش رسیده و "دولت اسلامی" را تشکیل دادند. "دولت اسلامی" در واقع نتیجه ای تباری و سازش دوا بر قدرت سوسیال امپریالیسم «شوروی» و امپریالیسم امریکا بود که بعد از شکست نظامی سوسیال امپریالیسم «شوروی» در افغانستان "قرارداد ژنیو"، "معاهده" اسارت اوررا بتاريخ (14) اپریل (1988) میلادی امضا کرده و آنرا بر خلق مظلوم افغانستان تحمیل کردند. و در اولین روز اعلام این دولت پوشالی، صبغت الله مجددی منحیث اولین رئیس

دولت اسلامی "عفو عمومی" تمام جنایتکاران و آدمکشان خلقی پرچمی سازهایی، ملیشه ای و گروه های جهادی را اعلام نمود و خاینانه و جنایتکارانه بر روی خون بیش از یک و نیم میلیون تن از مردم افغانستان پاکدشته و درد ورنج و مصایب میلیونها تن آنها را نادیده گرفت. دولت اسلامی بتاریخ "8 ثور" سال 1371 خورشیدی تشکیل گردید و گروه های اسلامی آنها پیروزی "انقلاب اسلامی" شان اعلام کردند. تحول "8 ثور" نیز با در نظر داشت ماهیت ایدئولوژیک - سیاسی گروه های ارتجاعی اسلامی و خصلت طبقاتی "دولت اسلامی" و کارنامه سیاه جنایات و خیانتها و تجاوزات احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی علیه خلق افغانستان در پانزده سال قبل از آن، نیز یک تحول ارتجاعی و ضد خلق و میهن بود. البته جنایات، خیانتها و وطن فروشیهایی بعدی آنها، دور دیگری از کارنامه های سیاه و جنایتبار آنهاست که تا کنون ادامه دارد. سیاه روزهای فاجعه بار "7 ثور" و "8 ثور" به لحاظ ماهیت و اهداف طبقاتی عاملین این تحولات شوم و کشتار و جنایاتی که علیه خلق افغانستان انجام دادند، از جنبه های مختلف تا حد زیادی با هم شباهت دارند و "تفاوت" بین آنها در تعداد انسانهای است که تا زمان تشکیل "دولت اسلامی" بقتل رسانده و یا معلول و معیوب ساخته بودند. بعد از آن باندهای جنایتکار جهادی، خلقی پرچمی، ملیشه ای متحداً و حشیانه ترین جنایات را در در دولت اسلامی علیه خلق مظلوم افغانستان نیز انجام دادند. با اشتعال جنگهای ارتجاعی و خانمانسوز بر سر تقسیم قدرت دولتی به منظور بر آورده ساختن اهداف گروهی و بداران خارجی شان، حدود (60) هزار تن از شهریان کابل و ولایات دیگر را طی پنج سال حاکمیت ننگین "دولت اسلامی" بقتل رسانده و جنایات و تجاوزات شنیع و هولناک را علیه خلق انجام دادند. هستی و دارائی باشندگان شهر کابل بشمول دارائیهایی دولت و عامه از قبیل سلاحهای سبک و سنگین و تانکها و طیارات ارتش و وسایل ادارات دولتی، ماشینها و آلات فابریکه های دولتی و خصوصی، و وسایل ترانسپورتها، ماشین آلات و رکشاپها، چاپخانه های دولتی و خصوصی، کتابخانه پوهنتون کابل و وسایل لابراتورها و مدارک و اسناد علمی فاکولته ها را بغارت برده و بخش اعظم شهر کابل را ویران کردند. وزمانیکه امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولتهای ارتجاعی پاکستان و عربستان عدم توانائی آنها را در تشکیل دولت متحد که بتواند خواستها و پلانیهای غارتگرانه شان را بر آورده سازد مشاهده کردند، گروه مزدور دیگری بنام "تحریک اسلامی طالبان" را سازمان داده و با گروه القاعده و طالبان پاکستانی و "آی اس آی" دولت پاکستان مامور سرنگونی "دولت اسلامی" کردند. هنوز خون ده ها هزار انسان بیگناه در شهر کابل خشک نشده و اشک هزاران انسان ستم دیده و مظلوم جاری بود که جنگ جنایتکارانه ای دیگری بین "دولت اسلامی" و "امارت اسلامی" آغاز گردید. هر دو طرف این جنگ که مدعی برقراری «حکومت عدل اسلامی» بودند، طی پنج سال و حشیانه ترین جنایات و تجاوزات را علیه خلق افغانستان انجام داده و ده ها هزار تن را بقتل رسانده و یا معلول کردند. در این جنگ گروه های شامل در دولت اسلامی و یا "ائتلاف شمال" از جانب امپریالیسم فدراسیون روسیه، دولت ارتجاعی ایران و دولت ارتجاعی هند و برخی از امپریالیستهای غربی حمایت سیاسی و کمک تسلیحاتی و مالی میشدند و گروه طالبان را دولت پاکستان و عربستان و امپریالیسم امریکا حمایت سیاسی و تمویل مالی و اکمال تسلیحاتی می کردند. این هر دو نیرو در مناطق تحت تسلط شان هر نوع جنایت و تجاوز و غارتگری علیه خلق مظلوم مرتکب شدند. "امارت اسلامی" که از حمایت پیشینیانی همه جانبه دولت پاکستان و گروه های القاعده و طالبان پاکستانی برخوردار بود، حدود نود درصد خاک افغانستان را تحت سلطه در آورده و به شیوه قرون وسطائی حکومت می کرد. در دوران "امارت اسلامی" طالبان، افغانستان علاوه بر تحت سلطه امپریالیسم که تحت "قیومیت" دولت پاکستان نیز قرار داشت. بعد از واقعه (11 سپتمبر) (2001) میلادی و فروپاشی برجهای تجارت جهانی در نیویورک، امارت اسلامی ظاهراً از اوامر دولت امریکا سرپیچی کرده و مورد غضب قرار گرفته و سقوط داده شد. در اینجا باید تذکر داد که صرف "سرپیچی" امارت اسلامی طالبان از تحویل اسامه بن لادن به دولت امریکا موجب اصلی تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا و متحدین آن در ناتو نبود؛ بلکه اشغال نظامی افغانستان و به مستعمره کشیدن آن از جمله نقشه های پنهانی امپریالیسم امریکا در منطقه و در سطح

جهان بوده است که حادثه " 11 سپتمبر" این زمینه را برای عملی کردن آن برای امپریالیستهای غارتگر آماده ساخت. امپریالیسم امریکا به بهانه سرنگونی رژیم طالبان و "تنبیه" گروه القاعده و بگفته آنها " جنگ جهانی علیه تروریسم"، افغانستان را وحشیانه مورد تهاجم نظامی قرار داده و هزاران تن از مردم را سبانه بقتل رسانده و بخش اعظم تاسیسات نظامی را منهدم کرد. با تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا و متحدین آن در ناتو، نیروهای " ائتلاف شمال" که حدود ده درصد خاک افغانستان را در قبضه داشتند و "دولت اسلامی" آنها به آخرین روزهای پایانی اش نزدیک می شد، با تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا به افغانستان به پایبوسی ارتشهای مهاجم و اشغالگرفته و در کشتار خلق و ویرانی کشور بار دیگر همدست امپریالیسم و استعمار گردید. امپریالیسم امریکا بعد از سقوط رژیم طالبان به ترفندهای استعمارگری در قرن بیست و یکم متوسل شده و کنفرانس "بن" را ظاهرأ تحت سرپرستی موسسه "دول متحد" دایر کرده و دولت دست نشانده و پوشالی متشکل از گروه های جهادی، ملیشه ای، «خلفی» پرچمی، "سازائی"، "افغان ملتی"، رویزیونیستهای «سازمان رهائی»، «ساما» و تعدادی از تکنوکراتهای خود فروخته و وطن فروش مقیم در کشورهای اروپائی و امریکا تشکیل داد تا اوامردساتیر سفارت امریکا در کابل را عملی نمایند. و نیروهای جنایتکار عاملین "7 ثور" و "8 ثور" در دولت دست نشانده امپریالیسم و استعمار نقش عمده را داشته و دارند و طی پانزده سال اخیر در کنار ارتشهای اشغالگر امریکائی و ناتو به کشتار خلق و ویرانی کشور ادامه داده و انواع جنایات و تجاوزات و ستم و مظالم را از طریق دولت مزدور و خارج از آن علیه خلق مظلوم و به رمق رسیده انجام داده اند. از جانب دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی جنایتکار و وحشی و مزدور امپریالیسم (گروه های طالبان، حقانی، گلب الدین، القاعده و اکنون داعش- که بمنظور سهولت در نوشته آنها را با ختصار گروه های "طحگاد" یاد مینمایم) (زیر نام جنگ علیه ارتشهای اشغالگر امریکا و ناتو به کشتار خلق و ویرانی کشور مصروف اند. و چگونگی جریان جنگ ارتجاعی و تبهارانه بین امپریالیستهای امریکائی و ناتو و دولت دست نشانده آنها و گروه های "طحگاد" نشان می دهد که این جنگ جنایتکارانه تا بر آورده شدن اهداف امپریالیستهای امریکائی و ناتو در منطقه ادامه خواهد یافت. و بخش زیادی از مردم افغانستان هم تا حدی ترفند "جنگ ضد تروریستی" امپریالیستهای امریکائی و ناتو علیه گروه های "طحگاد" و اهداف آنها در افغانستان و منطقه درک کرده اند؛ مگر «روشنفکران» و تحصیل کرده های کودن و استعمار زده! امپریالیستهای اشغالگر از این گروه های وحشی منحیث " شمشیر داموکلیس" بالای سر بخشی از مزدوران شان (عمدتاً گروه های موسوم به " ائتلاف شمال") در دولت دست نشانده و منحیث " مترسک" علیه مردم ستم دیده و زجر کشیده افغانستان استفاده می کنند. این موضوع برای بخشهای زیادی از توده های خلق در افغانستان و در کشورهای لیبی، سوریه، عراق، یمن نیز ثابت شده است که این گروه های اسلامی جنایتکار و وحشی در خدمت اهداف استعماری قدرتهای امپریالیستی قرار داشته و زمینه و بهانه برای مداخلات مستقیم و اشغال نظامی و تسلط استعماری قدرتهای امپریالیستی امریکا و ناتو در کشورهای شان آماده می کنند. همچنین " داعش" در افغانستان عنوان جدیدی است و اعضای آن متشکل از بخشهای از گروه طالبان، حقانی، القاعده، طالبان پاکستانی، دیگر گروه های اسلامی پاکستانی، گروه های اسلامی از کشورهای آسیای میانه و کشورهای دیگری می باشند که به کشتار خلق ادامه داده و نیز از خاک افغانستان منحیث پایگاه و معبری برای رفت و آمد و انجام عملیات نظامی به کشورهای آسیای میانه استفاده می کنند. اگر بخشی از گروه طالبان و حقانی و گلب الدین با دولت مزدور در آینده متحد شوند؛ گروه های متشکل در " داعش" بهانه ای هستند برای تداوم اشغال نظامی و سلطه استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو در جهت پیشبرد اهداف آنها در افغانستان و منطقه و وسیله ای است برای ادامه توطئه گریهای دولت پاکستان در افغانستان تا رسیدن به اهداف غارتگرانه اش که طی حدود چهل سال اخیر علیه خلق افغانستان ادامه داده است. امپریالیسم امریکا و متحدین آن در ناتو، روابط علنی و مخفی شان را با دولت پاکستان و گروه های ارتجاعی اسلامی "طحگاد" ظاهرأ طوری تنظیم کرده اند که درک و فهم آن برای بخشی از توده های عوام و تحصیل کرده

های کودن و استعمارزده مشکل می نماید. دولت پاکستان چند دهه است که در تشکیل و تربیت نظامی و تسلیح و رساندن اطلاعات استخباراتی و تهیه پلانه‌های جنگی برای این گروه‌ها مستقیماً نقش داشته و از جانب دولت امریکا و متحدین ناتو و کشورهای عربستان و قطر و ترکیه و دیگران کمک‌های مالی و تسلیحاتی می‌شوند. و به همین سبب دولت پاکستان سالانه حدود دو میلیارد دلار "کمک" بلاعوض تنها از دولت امریکا دریافت می‌کند. و از جانب دیگر دولت امریکا گروه‌های طالبان و گلب‌الدین رابصراحت دوست دولت امریکا میداند که واقعیت دارد. و دولت دست‌نشانده این باندهای جنایتکار و قاتل مردم افغانستان را "مخالفین سیاسی مسلح" اش می‌خواند که در این مورد نیز واقعیت را بیان می‌کند. و این گفته ماهیت روابط سیاسی طبقاتی و استراتژی و اهداف امپریالیستها و دولت دست‌نشانده و این گروه‌ها را بوضوح نشان میدهد. بعبارت دیگر روابط بین آنها ناشی از خصومت تضاد بین آنها است. و تضاد بین قدرتهای امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی و گروه‌های ارتجاعی اسلامی و غیراسلامی (حتی اگر تضاد آنها موقتاً تشدید شده و به جنگ مسلحانه هم بکشد) از جمله تضادهای غیرانتاگونیستی است. به این گفته اشرف غنی احمدزی رئیس دولت دست‌نشانده بتاريخ 19 اپریل توجه کنید: بعد از انفجار انتحاری با موز بمب گذاری شده و حمله به ساختمان « واحد امنیت رجال برجسته » مربوط به « ریاست امنیت ملی » دولت مزدور که از جمله (68) تن از کشته شدگان (52) تن آنها از مامورین « ریاست محافظت رجال برجسته » بودند و (347) تن دیگر مجروح شدند که اکثریت آنها مردم هستند و گروه‌های طالبان و حقانی مسئولیت این حمله را بعهده گرفتند. اشرف غنی بعد از " محکوم کردن " این واقعه چنین گفت: " ما تاحال اراده کشتن شمار انداشتیم، شما ما را مجبور ساختید ". صرف نظر از ده‌ها مورد دیگر، همین گفته موضع دولت دست‌نشانده در برابر گروه‌های قاتل مردم افغانستان را بوضوح نشان میدهد که بیانگر روابط مخفی و خصومت تضاد بین دولت مزدور و گروه‌های « طحگاد » میباشد. ولی امپریالیست‌های اشغالگر امریکائی و ناتو و سیستم امپریالیستی جهانی و دولت دست‌نشانده بر رهبری غنی احمدزی و عبدالله و گروه‌های " طحگاد " و سایر گروه‌های ارتجاعی و جنایتکار خارج دولت دست‌نشانده از دشمنان خونخوار خلق افغانستان هستند و تضاد بین خلق‌های ملیتهای مختلف افغانستان و همه این نیروها و گروه‌ها از جمله تضاد انتاگونیستی است. لیکن هر زمان که منافع قدرتهای امپریالیستی و دولت دست‌نشانده و گروه‌های طالبان و حقانی و گلب‌الدین اقتضا نماید باهم به مصالحه و آشتی رسیده و متحداً خلق افغانستان را مورد استثمار و ستم قرار میدهند. و در شرایط کنونی تضاد بین خلق‌های ملیتهای مختلف افغانستان و امپریالیست‌های اشغالگر امریکائی و ناتو و دولت دست‌نشانده (نماینده فئودالیزم و کمپرادور ریزم و نوکر امپریالیسم و استعمار) تضاد عمده را تشکیل می‌دهد. بعبارت دیگر تضاد اساسی (تضاد بین خلق افغانستان و نظام فئودال کمپرادوری و امپریالیسم) تضاد عمده جامعه است که حل قطعی آن از طریق جنگ انقلابی خلق به رهبری یک حزب کمونیست انقلابی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و سرنگونی سلطه استعماری امپریالیست‌های امریکائی و ناتو و دولت دست‌نشانده آنها و کلاً سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع کامل سلطه امپریالیسم و شکست و نابودی جناح دیگر از نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادوری و نوکر امپریالیسم (گروه‌های " طحگاد " و غیره) و پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) میسر می‌گردد.

- مرگ بر امپریالیست‌های استعمارگر امریکائی و ناتو و دولت دست‌نشانده آنها!

- مرگ بر باندهای جنایتکار و وطن فروش « خلقی » پرچمی، « سازانی »، جهادی و ملیشه ای این عاملین سیاه روزهای ننگین " 7 ثور " و " 8 ثور " و قاتلین مردم افغانستان!

7 ثور سال 1395 (26 اپریل 2016)

(پولاد)

